

شہید کریم جمشیدی



ازبائیں علی

سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوشهر

ابراهیم	نام پدر
۱۳۴۸/۰۶/۳۰	تاریخ تولد
بوشهر - دشتی	محل تولد
۱۳۶۵/۱۰/۰۴	تاریخ شهادت
اروندکنار	محل شهادت
فرمانده دسته	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دوره دبیرستان	تحصیلات
خورموج	مدفن

زندگینامه

زندگینامه شهید

وصیت نامه

مپندارید که کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند .

با سلام به حضرت مهدی و نائب ایشان حضرت امام خمینی و با سلام به امت استوار و همیشه در صحنه و سلام و درود بر کفر ستیزان سنگرهای نبرد و زاهدان شب و شیران روز و با سلام سلام بر شهیدان که با قطره خون خود میهن اسلامی را از دست سفاک ترین مزدور جهان بیرون کشیده اند و با سلام بر اسیران جندالله اینجانب کریم جمشیدی فرزند ابراهیم شماره شناسنامه ۳۷۷ تاریخ تولد ۱۳۴۸ اینک عازم جبهه های حق علیه باطل هستم کسی مرا مجبور نکرده به جبهه بروم بلکه به خواست و عشق و علاقه ای که نسبت به امام و وظیفه ای که بر دوش دارم به جبهه می روم تا با اهدا خون دین خویش را نسبت به انقلاب اسلامی و رهبری امام ادا کرده باشم . برماست که جای این شهیدان را پر کرده و تا آخرین قطره خون از اسلام دفاع کنیم .

وصیت من به مردم روستای دهداری این است که تا آخرین قطره خون خود از اسلام دفاع کنند وصیت من به مردم روستای دهداری این است که تا پیروزی نهایی راه شهیدان را دامه دهند و بیش از پیش در صحنه های نبرد و پشت جبهه حضور داشته باشند .

ای پدرم از اینکه تو را تنها گذاشته ام و باید به جای عصای تو می بوده ام و این وظیفه را انجام نداده ام متأسفم ، زیرا که وظیفه سنگین تری بر دوشم است و آن ادامه راه خون برادرم می باشد و برای من گریه نکنید و سیاه نپوشید زیرا سیاه برای مرده می پوشند .

دانش آموزان : وظیفه شما سنگین تر از وظیفه دیگران است و باید در این میان شما تلاش و کوشش بسیاری داشته باشید .

مصاحبه

شهید اهل کار تلاش و عبادت بود او با نماز انس دیرینه داشت و نماز را با عشق تمام در آغوش می کشید و در سختی ها بسیار شکیبا بود اخلاق بسیار نیکو و پسندیده ای داشت کار زیاد می کرد و از کار خسته نمی شد و به محرومان عشق می ورزید و در خدمت به این قشر تلاش بسیار می نمود او از مشکل و سختی کار هراس به دل راه نمی داد و به استقبال کارهای دشوار می رفت کارها را با معیار تقرب به خدا و خوشنودی خدا محک می زد و به صله رحم اهمیت می داد اهل صرفه جویی و قناعت بود .

زندگی ساده و عاری از تجملات داشت . عاشق ائمه اطهار (ع) و ارادتمند صادق آن بزرگواران بود و به حضرت امام (ره) عشق می ورزید . هر جا مجلسی و محفلی به نام ائمه معصومین برپا می شد در آن مجلس شرکت می نمود با پدر و مادر به احترام رفتار می نمود و در امر به معروف و نهی از منکر همیشه یش قدم بود و به راهنمایی دوستانش می پرداخت . حرکات و سکناتش برای دوستان سرمشق بود ایشان صبور و شکیبا بود به نمازش انس زیادی داشت . نماز را همیشه اول وقت می خواند و از شیفتگان حضرت امام بود و به اطرافیان سفارش می کرد که گوش به فرمان ایشان باشند . شهید نور معرفت در دلش غلیان یافته بود . او به قافله ره یافتگان وصال پیوست و دعایش در کنار کعبه عشق به اجابت نشست . و در « خیل عند ربهم یرزقون » در آمد .

خاطرات

قسمتی از خاطرات شهید کریم جمشیدی که در شب حمله نوشته بود

فرمانده گردان ابوالفضل گردان را به خط کرد گفت هر چه سریعتر گردان درب مسجد بخت شوند فاصله مسجد تا سنگرهایی که ما شب در آن بسر برده بودیم حدود یک کیلومتر بود. من از ترس اینکه خدایی نکرده نتوانم با بچه ها بروم ضربان قلبم هر لحظه تند و تندتر می شد. این بار بندهای پوتینم را محکم بسته و با سرعت به طرف رفقایم حرکت کردم و بلندگو هر لحظه گردان ۲ را صدا می زد خودم را به بچهها رساندم دیدم که تمام بچهها نوبی سنگر هستند و معاون گروهان آنجاست قلبم راحت شد و سایلیم را برداشتم و قمقمه‌ام را آب کردم و با علی آشوری به طرف مسجد روانه شدیم و وارد مسجد شدیم ساعت حدود ۳ بعد از ظهر است و هنوز هوا آفتاب‌بست گردان کمیل حرکت کرده بود و گروهان یک رفته بودند چند ساعتی در مسجد ماندیم و اکنون ساعت ۶ است و موقع نماز مغرب می باشد بنده و علی آشوری رفتیم و وضو گرفتیم و در صفوف فشرده نماز جماعت ایستادیم و نماز خواندیم پس از نماز ساعت ۵/۷ بود که بسوی خط مقدم حرکت کردیم ماشین ما حدود ۶ کیلومتر که رفت خراب شد و ماشین را عوض کردیم و ساعت حدود ۴ شب بود که آنجا خوابیدیم و حدوداً ساعت ۱۰ و ۱۰ دقیقه روز

۳/۶۵/۱۰ است که تا چند لحظه دیگر مهیا می شویم برای نبرد با صدامیان کافر و می رویم تا پرچم الله اکبر را بر دروازه بصره و سپس کربلای معلّا برافرازیم و تا ساعت ۱۲ وقت داریم.

از شوق قلم در دستم می لرزد و قلبم به تپش افتاده و عاشق معشوق خود هستم. به دیوار تکیه داده‌ام بچههای دسته یک دارند تجهیزات خود را آماده می کنند. اگر دستم به ضریح مقدس امام حسین (ع) برسد برایتان دعا می کنم و اگر شهید شدم از همه شما التماس دعا دارم و از شما می خواهم که برای آمرزش گناهانم دعا کنید.

ای پدر و مادر مرا حلال کنید و همچنین شما بردرانم مرا حلال کنید خصوصاً برادر عزیزم عباس که او را خیلی اذیت کردم.

برادران حاجی حسین، اسدالله، غلامحسین، باقر و حاج علی که مخلص او هستم و از او التماس دعا دارم. ای برادر عزیز استوار باش همچون گوه و مقاومت کن همچون فولاد، و از دامادمان حاج علی هم می خواهم که مرا حلال کند و از عموهایم خصوصاً اکبر علی زاده چون خیلی غیبت او کرده‌ام و از او هم می خواهم که مرا حلال کند. پدر و مادرم: در برابر مشکلات و رنجها و زحمتهایمانند گوه استوار و پابرجا باشید. از خانواده شهید عباسی فرد هم می خواهم که مرا حلال کنند. امیدوارم که پسر خواهرم مرا حلال کند رضا را می گویم، حسین و احمد و عباس هم همچنین. رضا قاسمی، خدر عزیززاده، احمد عزیززاده، علی عزیززاده، رسول عزیززاده، عبدالحسن عزیززاده هم مرا حلال کنید. لحظه های نزدیکی عملیات به سرعت می گذرد و آسمان روشن و آسمان آبی نوید فتح ظفری دیگر می دهند و رزمندگانی که ۵ ماه است عملیات نکرده اند به شوق آمده اند، بچه ها حنا بندان کرده اند و باخوشحالی می خندند. از تمام کسانی که بدی از من دیده اند و یا من غیبت آنها کرده ام می خواهم که مرا حلال کنند. من می روم تا راه خون افشان محمد عزیززاده و جلیل جمشیدی و اسماعیل جمشیدی و محمد حسین پور و یوسف زینبی و عباس عباسی فرد و راه شهید بهشتی و شهید شهریاری را ادامه دهم چه بکشیم و چه گشته شویم پیروزیم چون به معشوقمان رسیده ایم.

از همه شما التماس دعا دارم.

شعر

لاله ای دیگر کریم جمشیدی است صبح امید شب نومیدی است
او به سال چهل و هشت در دهدار چشم بینا کرد بر اهل و دیار
تا دبیرستان بود در تحصیل و درس پیک رهبر بود بی باک و ترس
در فضای اختناق و شام تار وقف خدمت شد زجان در دهدار
گرم رود در مجلس قرآن و دین چون که جان پرور بود دین مبین
او زبنی داشت روشنگر چون ماه تا بلرزاند زجان بنیان شاه
خال مشکین شقایق بهر چیست بر جگر این داغ عشقش دیدنی است
یادنان بادا شقایق های دشت چونکه عشق آمد زجان باید گذشت
مرگ در پیش شما شرمنده است تا ابد دشت شقایق زنده است
از بسیج اعزام شد در شصت و چهار چهره ای نورانی و در انتظار
بار دیگر از نماز جمعه بود چهره اش آن روزها دل می ربود
در مه آبان سال شصت و چهار رفت تا جان گیرد از دیدار یار
روزها کار و فداکاری نمود عاشقان دوست را یاری نمود
تا که در دی ماه سال شصت و پنج عاشقانه رفت از دار پسنج
کربلای چهار از مینو جزیر رفت بالا آسمان شد سر به زیر
این وصیت نامه شهید جمشیدی است شمع شبها پرتو خورشیدی است
با سلام بر مهدی صاحب زمان بر امام و امت و پیر و جوان
با سلام بر زاهد شب شیر روز با درود بر ناله های سینه سوز
بر شهیدان ره سرخ وطن عاشقانی گو گذشت از جان و تن
بر اسیران و دلیران وطن کفر سوزان به تن کرده کفن

این حقیر جمشیدی و نامم کریم بنده شرمنده ی ربّ رحیم
عازم بر جبهه و دشت نبرد غیر عشقش هیچ مجبورم نکرد
می روم تا خون خدا اهدا کنم می روم تا جنگ با اعدا کنم
می روم و ز راه پر خون می روم می روم و از قلب کارون می روم
من به دهداری وصیت می کنم راهنمایی بر حقیقت می کنم
پا گذارید جای پای لالهها خوش در در محفل آلاله ها
ای پدر بگذر ز کوتاهی ما از جسوریم همهم زبیدردی ما
من دعا گوی شما پیش حسین هر چه دارم از تو ای پیر خمین
ای برادر مادر و جان پدر کن حلال بر این جفا کرده پسر
ای پدر چون کوه باشی استوار مادرم بر مرگ من کن افتخار
از همه خواهم کنند ما را حلال از اذیت یا زغیبت یا ملال
می روم راه شهیدان وطن راه خون آلود گل گونان کفن
التماس من زیارانم دعاست این امید این کریم بی نواست
روح او شاداب و راهش مستدام روضه ی روح پرورش بادا به کام



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر